



## پیغام عشق

قسمت پانصد و شصت و نہم





خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۸۹۵ گنج حضور، بخش چهارم

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۷۰

سِحْر، کاهی را به صنعت گه کند

باز، کوهی را چو کاهی می تند

اصولاً کارِ سِحْر، دیدن برحسب همانیدگی‌ها، این است که با حيله و فریب از کاهی کوهی بسازد؛ مثلاً یک چیزِ بزرگ، بااهمیت و مهم مثل فضاگشایی و استفاده از خرد زندگی را بی‌اهمیت کرده و دوباره از کوهی، کاهی درست کند؛ یعنی هیجان‌ات مخربی مثل انتقام‌جویی و فکر و عمل برحسب من‌ذهنی را بسیار بااهمیت نشان دهد.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۷۱

زشت‌ها را نغز گرداند به فنّ

نغزها را زشت گرداند به ظنّ

\*نغز: خوب، نیکو، لطیف

سِحْر و جادو در من‌ذهنی می‌تواند، به‌وسیله حيله‌های خاص خود، هر امرِ زشتی را، خوب، نیکو و زیبا جلوه دهد و هر امرِ خوبی را، در نظر انسان، دگرگون کرده و بد نشان دهد.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۷۲

کارِ سِحْر اینست کو دم می‌زند

هر نفس، قلبِ حقایق می‌کند

\*قلب: تغییر دادن و دگرگون کردن چیزی، واژگون ساختن چیزی



کار سحر، فکرهای پی‌درپی من‌ذهنی، این‌ست، که هر لحظه در ذهن ما حرف می‌زند و حقایق را برعکس و وارونه نشان می‌دهد.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۷۳

آدمی را خر نماید ساعتی

آدمی سازد خری را، و آیتی

برای مثال، سحر می‌تواند انسان را که از جنس زندگی است، برای مدتی خر، از جنس من‌ذهنی کند و بالعکس، خری را نیز می‌تواند انسان و حتی نشان خدا، جلوه دهد.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۷۴

این‌چنین ساحر درون توست و سرّ

انّ فی الوسواس سحرأ مُستتر

چنین ساحری در باطن و درون تو پنهان است، به‌درستی که در وسواس من‌ذهنی یعنی پریدن از یک فکر همانیده به فکر همانیده دیگر سحری نهفته است.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۷۵

اندر آن عالم که هست این سحرها

ساحران هستند جادویی‌گشا

در همین جهان بشری که این‌گونه سحرها وجود دارد و انسان‌ها در سحر فکرهای همانیده خود هستند، ساحرانی هم مثل مولانا وجود دارند، که جادوی دیدن برحسب همانیدگی‌ها را باطل می‌کنند.



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۷۶

اندر آن صحرا که رُست این زهرِ تر

نیز روییده‌ست تریاقِ ای پسر

ای انسان، در آن صحرا، در این عالم که این گیاه زهرآلود، ارتعاشات و عقل مخرب من ذهنی، روییده شد، پادزهر نیز روییده شده‌است. [پادزهر، تکرار ابیات مولانا، از جنس زندگی شدن و عشق به زندگی‌ست.]

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۷۷

گویدت تریاق: از من جو سپر

که ز زهرم من به تو نزدیکتر

\*تریاق: ترکیبی از داروهای مسکن و مخدر که در طب قدیم به‌عنوان ضد درد و ضد سم به کار می‌رفته، پادزهر.

تریاق، فضای گشوده‌شده، خرد و ارتعاشات شفابخش زندگی، با زبان حال به تو می‌گوید: از من سپری برای محافظتِ خود فراهم کن زیرا که من، به تو از زهرِ دردها و دید مخرب من ذهنی نزدیکترم.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۷۸

گفت او، سحرست و ویرانی تو

گفت من، سحرست و دفعِ سحرِ او

سخنان من ذهنی، تماماً سحر و مایه ویرانی و خراب شدن زندگی‌ات است؛ درحالی که سخنان زندگی یا خداوند در مرکز من، جملگی سحری‌ست که سحرِ من ذهنی را باطل می‌کند.



مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۰

بر خارپشتِ هر بلا خود را مزن تو هم، هلا!

ساکن نشین، وین ورد خوان: جاءَ الْقضا ضاقَ الْقضا

\*هلا: به هوش باش

آگاه باش مانند ماری که گرفتار خارپشت شده است در برابر هر چالشی که به وسیله قضا، به فراخور میزان درد و همانیدگی هایت پیش می آید، با مقاومت و قضاوت من ذهنی، خود را به این ور و آن ور نزن و بقیه قسمت های زندگی ات را خراب نکن، در حال صبر کن، ساکن بنشین، تسلیم شو، مرکزت را عدم کن و این ورد را بخوان: وقتی قضا می آید با مقاومت من ذهنی قضا بسته و تنگ می شود.

مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۰

فرمود ربّ العالمین با صابرانم همنشین

ای همنشینِ صابران افرغْ عَلَینا صَبْرًا

پروردگار عالمیان فرموده است: من قرین و همنشین صابران هستم و به آن ها کمک می کنم. صابران کسانی هستند که قضا را باز می کنند و این قضا را همراه با دردِ هشیارانه باز نگه می دارند. ای خداوند، ای همنشین صابران به ما صبر عطا کن و ما را ثابت قدم گردان.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۵۵۱

گفت پیغمبر: مَرَّ آن بیمار را

این بگو کای سهل کُن دشوار را

\*سهل کُن: آسان کننده



پیامبر (ص) به آن بیمار گفت: این مطلب را بگو و به این صورت دعا کن؛ ای آسان کننده دشواری‌ها، ای خداوند، دشواری را بر ما آسان کن.

ادامه در بیت بعدی..

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۵۵۲

أَتْنَا فِي دَارِ دُنْيَانَا حَسَنَ

أَتْنَا فِي دَارِ عُقْبَانَا حَسَنَ

خداوندا، در سرای دنیا بر ما خیر و نیکی ارزانی دار و در سرای آخرت نیز خیر و نیکی بر ما عطا فرما. [با فضاگشایی کردن، می‌توانیم هم در این جهان راحت و ایمن باشیم و هم در آن جهان. من ذهنی با باورهای همانیده‌اش، فکر می‌کند اگر در این جهان دچار سختی شود در آن جهان به راحتی خواهد رسید.]

قرآن کریم، سوره بقره (۲)، آیه ۲۰۱

«... رَبَّنَا أَتْنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ»

«... پروردگارا در دنیا، به ما نیکی عطا فرما و در آخرت نیز نیکی ارزانی دار و ما را از کیفر دوزخ مصون دار.»

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۵۵۳

راه را بر ما چو بستان کن لطیف

منزل ما، خود تو باشی ای شریف

\*شریف: بزرگوار، بلند قدر



پروردگارا، راه رسیدن به تو را، در هر لحظه بر ما همچون باغ و بوستان لطیف و دلنشین فرما، زیرا ای بزرگوار، مقصود و منزل ما، بهراستی، تویی و بس؛ در این لحظه با فضاگشایی کردن، در آغوش تو و با تو یکی هستیم.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۵۵۴

مؤمنان در حشر گویند: ای ملک

ئی که دوزخ بود راهِ مشترک؟

مؤمنان در روز قیامت، روز زنده شدن به خدا، می گویند: ای فرشتگان، مگر دوزخ راهِ مشترک مؤمنان و کافران نبود؟

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۵۵۵

مؤمن و کافر بر او یابد گذار

ما ندیدیم اندرین ره، دود و نار

\*نار: آتش.

که قرار بود مؤمن و کافر از آن جا رد شوند ما در راهِ عبور از دوزخ و زنده شدن به خداوند دود همانیدگی، آتش درد و سختی راه را ندیدیم.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۵۵۶

نک بهشت و بارگاهِ ایمنی

پس کجا بود آن گذرگاهِ دنی؟

\*دنی: پست، ناکس، حقیر.

اینک بهشت، فضای درون بی‌نهایت باز شده، بارگاه ایمن و پناه، دیده می‌شود، پس کجاست آن گذرگاه پست و هولناک؟  
ما نه درد و سختی کشیدیم، نه آتشی دیدیم.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۵۵۷

پس ملک گوید که آن روضه‌ی خُضر

که فلان جا دیده‌اید اندر گذر

\*روضه: باغ؛ بهشت.

\*خُضر: سبز.

فرشتگان می‌گویند: آن باغ سبز و آن بوستانی که در گذرگاه دیده‌اید.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۵۵۸

دوزخ آن بود و، سیاستگاه سخت

بر شما شد باغ و بستان و درخت

آن جا که یک باغ سبز و خرمی را دیدید همان جهنم و تنبیه‌گاه سخت بود. ولی چون شما مرتب فضاگشایی می‌کردید و هر لحظه با خداوند یکی می‌شدید، به باغ و بستان و درخت‌زار تبدیل شد.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۵۵۹

چون شما این نفس دوزخ‌خوی را

آتشی گبرِ فتنه‌جوی را

\*نفس دوزخ‌خوی: نفسِ اماره که صفت دوزخی دارد.





\*گبر: کافر

چون شما این نفسی که آتشین مزاج است و می‌سوزاند، مرتب با چیزهای زیادی همانیده می‌شود، آشوب برپا می‌کند، کافر و فتنه‌جوست و ضرر می‌زند.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۵۶۰

جهدها کردید و او شد پُر صفا

نار را گشتید از بهر خدا

با کوشش و از طریق فضاگشایی آن نفس فتنه‌جو را با صفا کردید. صفا، نابی و خلوص ایجاد کردید. آن آتش دردها را برای زنده شدن به خدا، شناسایی و خاموش نمودید.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۵۶۱

آتش شهوت که شعله می‌زدی

سبزه‌ی تقوی شد و نور هُدی

آتش شهوت که جاذبه همانیدگی‌ها بود و شعله می‌کشید در اثر فضاگشایی، پرهیز و صبر شما تبدیل به سبزه تقوا و نور هدایت شد.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۵۶۲

آتشِ خشم از شما هم حلیم شد

ظلمتِ جهل از شما هم علم شد

\*حلیم: بردباری، شکیبایی



آتش خشم از فضاگشایی شما تبدیل به حلم، صبر و پذیرش شد. ظلمت جهل و دید همانیدگی نیز تبدیل به علم خدا شد.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۵۶۳

آتشِ حرص از شما ایثار شد

و آن حسد چون خار بُد، گلزار شد

آتش حرص، نیروی محرکه‌ای که انسان را به سوی همانیدگی‌ها می‌برد، تنگ‌نظری، مقایسه، حسادت و کم‌یابی، تبدیل به ایثار و بخشش شد و آن حسد نیز که مانند خار بود و درد ایجاد می‌کرد به گلزار و فراوانی‌اندیشی تغییر یافت.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۵۶۴

چون شما این جمله آتش‌های خویش

بهرِ حق کُشتید جمله پیشِ پیش

چون شما همه آتش‌های حرص و درد را که از مرکز همانیده خودتان شعله می‌کشیدند، به‌خاطر خدا قبل از هر چیز کشتید.

[وقتی فضای درون کاملاً گشوده شد، هیچ جهنم و آتشی نمی‌ماند.]

با تشکر:

فاطمه



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۸۹۵ گنج حضور، بخش پنجم

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۰۸

در تَرَدَد مانده‌ایم اندر دو کار

این تَرَدَد کی بود بی اختیار؟

ما که مثلاً میان دو کار دچار تردید شده‌ایم این تردید و به تأخیر انداختن که کار من ذهنی ست، چگونه ممکن است بدون اختیار ما باشد؟

[بنابراین شک و تردید انسان در انتخاب هشیاری حضور یا هشیاری جسمی در این لحظه، نشانه‌ای از قدرت انتخاب اوست. اما اساسی‌ترین کاری که انسان باید در این لحظه انجام دهد این است که فضاگشایی کند، من ذهنی را فدا کند و به خدا و زندگی زنده شود؛ و در این کار هیچ شکی نداشته باشد و آن را به تأخیر نیندازد.]

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۰۹

این کنم یا آن کنم او کی گُود؟

که دو دست و پای او بسته بُود

کسی که دست و پایش بسته باشد و از خود اختیاری نداشته باشد کی ممکن است بگوید: این کار را بکنم یا آن کار را؟

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۰

هیچ باشد این تَرَدَد در سَرَم؟

که رَوَم در بحر یا بالا پَرَم



آیا مثلاً چنین تردیدی به مغزم می‌رسد که به اعماق دریا بروم یا به آسمان پرواز کنم؟ [البته که نمی‌رسد؛ زیرا انسان بدون داشتن وسیله نه می‌تواند به اعماق دریا برود و نه به اوج آسمان پرواز کند].

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۱

این تردّد هست که موصلِ روم

یا برای سحر تا بابل روم

اما انسان دچار این تردید می‌شود که به شهر موصل بروم یا برای یاد گرفتن فنّ ساحری به شهر بابل سفر کنم. [مولانا نمادگونه صحبت می‌کند. موصل می‌تواند فضای یکتایی باشد و بابل که محلّ سحر و جادوگری بوده همان ذهن است].

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۲

پس تردّد را نباید قدرتی

ورنه آن خنده بود بر سبّلتی

پس برای مردّد شدن، قدرت و استطاعتی لازم است. یعنی انسان وقتی میان دو یا چند کار مردّد می‌ماند، نشانِ قدرتِ اختیار اوست و الاّ اگر قدرتی در کار نباشد تردیدی نیز به دل او راه پیدا نمی‌کند. اگر انسان از قدرت انتخاب خود استفاده نکند در حقیقت خود را مسخره کرده است.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۳

بر قضا کم نه بهانه، ای جوان

جرم خود را چون نهی بر دیگران؟

ای جوان، این قدر قضا و قدر را بهانه تنبلی خود قرار مده. چرا گناهی که خود مرتکب شده‌ای به گردن منذهنی دیگران، جامعه و خداوند می‌اندازی؟



[این جرم بی کفایتی، عدم تصمیم‌گیری یا انکار قدرت و امکانات ماست، که در من ذهنی مانده‌ایم و انتظار داریم خداوند این کار را کند.]

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۲

نعلِ او هست آن تَرَدَد در دو کار

این کنم یا آن کنم؟ هین هوش دار

نعلی که شیطان، من ذهنی، بر پای انسان می‌زند، دودلی و ترس در انجام دو کار است. مثلاً پیش خود می‌گویی: فضا را باز کنم یا فضا را ببندم، به خدا و زندگی زنده شوم یا من ذهنی و شیطان؟! ای انسان، آگاه باش و از این دام شیطان حذر کن.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۳

آن بکن که هست مُختارِ نبی

آن مکن که کرد مجنون و صبی

وقتی مردد هستی کاری را انجام بده که پیغمبران، انسان‌های فضاگشا و زنده به خدا، انتخاب می‌کنند. آن کار را مکن که یک دیوانه یا یک کودک انجام می‌دهد. [شخص دیوانه منظور من ذهنی‌ست و کودک در این جا نماد انسانی‌ست که شاید در ظاهر بزرگسال است اما هنوز به لحاظ معنوی بالغ نشده است.]

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۴

حُقَّتِ الْجَنَّةُ، به چه مَحْفُوفِ گشت؟

بِالْمَكَارِهِ که ازو افزود گشت



بهشت پوشیده شده است، اما با چه چیزی؟ با چیزهای سخت و ناخوشایند من ذهنی و درد هشیارانه. زیرا محصول کشتزار، هم محصول مادی و هم معنوی، با آن سختی‌ها و ناگواری‌ها افزون می‌شود؛ چراکه ذهن باید از چیزهایی که با آن‌ها همانیده شده دست بردارد.

حدیث

«حُقَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ، وَ حُقَّتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ.»

«بهشت در چیزهای ناخوشایند [و درد هشیارانه] پوشیده شده و دوزخ در شهوات [چیزهایی که به نظر آسان و خوشایند است، از جنس هم‌هویت‌شدگی ست.]»

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۶۷

بی مرادی شد قلاووزِ بهشت

حُقَّتِ الْجَنَّةُ شِنُو اِیْ خَوْشِ سِرِشْتِ

\*قلاووز: پیشاهنگ؛ پیشرو لشکر

نرسیدن به هدف‌های من‌ذهنی، موفق نشدن و ناامیدی از آن، پیغامی دارد و راهنمای بهشت است. پیغام آن این است که هر تلاشی با من‌ذهنی به نتیجه نخواهد رسید بلکه این قضا و کُنْ فِکَانَسْتِ که زندگی انسان را اداره می‌کند. تو خدا را از یاد برده‌ای، تسلیم شو و با فضاگشایی مرکزت را عدم کن. ای خوش‌سرشت که اصلت از جنس خداست، این حدیث را بشنو که می‌گوید:

«بهشت در سختی‌ها و نامالیمات، جدایی از همانیدگی‌ها و درد هشیارانه، پیچیده شده است و دوزخ در شهوات، انباشتگی همانیدگی و بزرگ کردن من‌ذهنی.»



مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۳۳

جَوِّقْ جَوِّقْ و، صَفْ صَفْ از حِرْصِ و شَتَابِ

مُحْتَرِّزِ زَآتَشِ، گُرِيزَانِ سَوِيْ اَبِ

\*جَوِّقْ جَوِّقْ: دسته‌دسته؛ جمعِ جَوِّقْ اَجْوَاقِ است.

\*مُحْتَرِّزِ: دوری‌کننده؛ پرهیزکننده

من‌های ذهنی از روی حرص و عجله‌ای که برای رسیدن به همانیدگی‌ها دارند، دسته‌دسته و گروه‌گروه از آتشِ سختی و دردِ هشیارانه می‌گریزند و به‌سوی آب و انرژی همانیدگی‌ها حرکت می‌کنند.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۳۴

لَا جَرَمَ، زَ آتَشِ بَرَأوَرْدَنْدِ سَرِ

اِعْتِبَارًا لِعْتِبَارِ اِيْ بِيْ خَبِرِ

\*اِعْتِبَارًا لِعْتِبَارِ: عبرت بگیر، عبرت بگیر.

اَمَّا بِالْاٰخِرَةِ اِنْسَانِهَا، مِنْ هَايِ ذَهْنِيْ، اِزْ آتَشِ دَرْدَهَا سَرِ بَرَأوَرْدَنْدِ؛ اِيْ بِيْ خَبِرِ، اِيْ مِنْ ذَهْنِيْ، عِبْرَتِ بَغِيْرِ، يَادِ بَغِيْرِ. اَنْچِهْ رَا كِهْ ذَهْنَتِ خَوْشِيْ و شَادِيْ نَشَانِ مِيْ دِهْدِ دَر حَقِيْقَتِ آتَشِ و دَرْدِ اسْتِ.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۳۵

بَانِگِ مِيْ زِدِ آتَشِ اِيْ گِيْجَانِ گَوْلِ

مِنْ نِيْ اَمِ آتَشِ، مِنْمِ چِشْمَهِيْ قِبَوْلِ

\*گول: ابله؛ نادان



آتش دردهای هشیارانه فریاد می‌زند: «ای گیجان ابله، من آتش نیستم، بلکه من چشمه رضای الهی هستم؛ بنابراین با کشیدن درد هشیارانه و انداختن همانیدگی‌ها، به مقام رضای الهی برسید.»

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۲۰

نعره‌ی لاضیر بشنید آسمان

چرخ، گویی شد پی آن صولجان

\*صولجان: معرب چوگان

در حالت فضاگشایی انسان و یکی شدن او با خدا، بدون توجه به تهدیدهای فرعونیت درون یا من‌ذهنی، درواقع فریاد «لاضیر» او به آسمان یکتایی می‌رسد، او به این شناسایی عمیق دست می‌زند که با ازدست دادن همانیدگی‌ها ضرر نخواهد کرد. دراین صورت زندگی مانند چوگان، گوی من‌ذهنی و هشیاری جسمی را به حاشیه براند و همانیدگی‌هایش را از بین ببرد.

[«لاضیر» بخشی از آیه قرآن است، آن‌جا که ساحران در ایمان آوردن به پیامبری موسی درمقابل تهدیدهای فرعون، فریاد برآوردند که ما با از دست دادن دست و پایمان، همانیدگی‌هایمان، ضرر نمی‌کنیم.]

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۳۳۹

نعره‌ی لاضیر بر گردون رسید

هین بپر که جان ز جان‌کندن رهید

\*ضیر: ضرر؛ ضرر رساندن





انسان با فضاگشایی و تسلیم درمقابل تهدیدهای فرعون، من ذهنی، که او را از رها کردن همانیدگی‌ها می‌ترساند، مانند آن ساحران است که به موسی ایمان آوردند، با بانگی بلند که به آسمان می‌رسید، گفتند: هیچ ضرری به ما نمی‌رسد، دست‌وپای همانیدگی‌ها را از هشیاری ما قطع کن که هشیاری ما از جان‌کندن در ذهن‌رهایی یافت.

مولوی، دیوان شمس، غزل ۶۰۹

بر هر چه همی‌لرزی، می‌دان که همان ارزی

زین روی دلِ عاشق از عرش فزون باشد

هرچیزی که تو را می‌لرزاند و می‌ترساند، و تو مجبور شده‌ای آن را به مرکزت بیاوری و از آن محافظت کنی، بدان که ارزش تو به اندازه همان چیز است. اگر تو عاشق واقعی باشی، درونت باید یک آسمان لایتناهی، گسترده‌تر از عرش باشد که همه چیز در آن جای بگیرد.

مولوی، دیوان شمس، غزل ۶۰۹

آن را که شفا دانی، دردِ تو از آن باشد

و آن را که وفا خوانی، آن مکر و فسون باشد

هرچیزی را که با من ذهنی شفا و درمان دردهایت می‌دانی، شفا نیست، بلکه دردِ تو از آن است، زیرا تو آن را به مرکزت آورده‌ای و از آن زندگی می‌خواهی. شفای تو مرکز عدم است و هر چیزی را همچون باورپرستی، دردپرستی، هیجان‌پرستی و مکان‌پرستی که وفا به آلت می‌خوانی، وفا نبوده، بلکه جفا و من‌ذهنی توست. مکر و فسون ذهن و سحر و جادوی همانیدگی‌هاست.



مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۴۳

كَيْفَ يَلْقَاهُ غَيْرُهُ كُلُّ مَنْ غَيْرُهُ فَنَا

تو بیا بی تو پیش من، که تو نامحرمی تو را

[مولانا از زبان خدا و زندگی می گوید:] «چگونه جز او با او دیدار کند که همه چیز جز او فانی است.» یعنی چگونه می توان با من ذهنی به پیش خدا رفت و با او دیدار کرد؟ درحالی که همه چیز غیر از او فانی است. خدا می گوید: بدون من ذهنی ات به پیش من بیا، زیرا تو از جنس من هستی و فقط هم جنس من می تواند با من دیدار کند. و تو به عنوان من ذهنی به جنس اصلی ات که من هستم، نامحرمی.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۵۰

زخمِ نیش، اما چو از هستی توست

غم قوی باشد، نگردد درد سست

ولی اگر زخم نیش، زخم من ذهنی، از وجود و ذات تو برخیزد و حس وجود در ذهن فنا گردد. با وجود زخم های من ذهنی بر جان هشیاری مان هرکاری بکنیم درد کم نمی شود و غم نیز بیشتر می گردد.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۵۱

شرح این، از سینه بیرون می جهد

لیک می ترسم که نومیدی دهد

شرح این گفتار از سینه ام بیرون می جهد و می خواهم مسئله ی ذهن را برایت توضیح دهم ولی می ترسم که ناامید شوی و بسیاری را به یأس و نومیدی کشانی. [اگر انسان ها بدانند که درونشان یک بافت ذهنی وجود دارد که تمام نیش ها و دردها از آن است و با راهکارهای ذهن نمی توانند از شرش خلاص بشوند، ناامید می شوند.]



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۵۲

نی مشو نومید و خود را شاد کن

پیش آن فریادرس، فریاد کن

ولی مولانا می‌گوید: به‌خاطر سخنانم، ناامید نشو. فضا را باز کن، بکوش که خود را شاد کنی و با فضاگشایی در درگاه خداوند فریادرس، فریاد عفو و توبه برآوری.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۵۳

کای مُحِبِّ عَفْو، از ما عفو کن

ای طیبِ رنجِ ناسورِ کهن

بگو ای خدای دوستدار عفو و گذشت، ما را ببخش. ای طیب زخم‌های دردناک و کهنه، به ما کمک کن.

[من ذهنی ما یک درد قدیمی هزاران ساله است که نسل‌به‌نسل با ماست و ما آن را به فرزندانمان منتقل می‌کنیم. باید فضاگشایی کنیم تا خداوند، دردهای ما را شفا بدهد.]

با تشکر:

جیران



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

[Shahbazi@rapidtest.com](mailto:Shahbazi@rapidtest.com)